



بسم الله الرحمن الرحيم

عدم ارتفاع خبث به ماء مضاف

در ماء مضاف، دو جهت مطرح است: جهت اول این که با ماء مضاف نمی شود رفع حدث کرد و قد ذکرنا الکلام فيه. و جهت ثانیه این که «المضاف لا یرفع الخبث» با ماء مضاف نمی شود ازاله خبث کرد، مثل سایر مایعاتی که «لا یطلق علیه الماء اصلا». مشهورین الاصحاب قدیما و حدیثا این است که مضاف لا یرفع الخبث. از مفید(ره) نقل شده که ایشان تطهیر از خبث را به مضاف تجویز کرده. کذلک رفع خبث به ماء مضاف، به سید مرتضی (قده)، و همچنین به ابن ابی عمیر نسبت داده شده است که در حال ضرورت رفع الخبث، مثل رفع الحدث بالمضاف عیبی ندارد. مراد از ضرورت این است که ماء مطلق پیدا نشود. و از متأخرین، این قول را به محدث کاشانی (قده) نسبت داده اند که ایشان هم ملتزم شده که مضاف کأن رفع خبث می کند.

دلیل جواز رفع خبث به ماء مضاف از نظر محدث کاشانی
از محدث کاشانی نقل شده، کأن در مفاتیح فرموده است: مضاف رفع خبث می کند و

برای این مطلب به «کل شیء طاهر، کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر، فاذا علمت فقد قدر و ما لم تعلم فلیس علیک» تمسک کرده است.

صاحب وسایل این موثقه عمار^(۱) را نقل کرده است: «و باسناده عن محمد بن احمد بن یحیی» سند شیخ به محمد بن احمد بن یحیی، سند درستی است «عن احمد بن الحسن» احمد بن حسن فضال است. پسر حسن بن علی فضال، نقل می‌کند «عن عمرو بن سعید» عمرو بن سعید نقل می‌کند «عن مصدق بن صدقة عن عمار الساباطی» سند، فطحی هستند و لکن همه ایشان اجلاً و ثقات هستند. آنجا دارد «کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر فاذا علمت فقد قدر، و ما لم تعلم فلیس علیک».

لکن اگر کسی کلام محدث کاشانی را در مفاتیح ملاحظه بفرماید می‌بیند که ایشان اصل این که شیء طاهر به اصابة نجس، نجس می‌شود، را منکر است. آنچه را که ما ان شاء الله در بواطن و در بدن حیوان می‌گوییم - بواطن، متسالم علیه است و در بدن حیوان، اظهر است بحسب نظر ما - که بدن الحیوان و بواطن، به اصابة نجس، نجس نمی‌شود. کأن محدث کاشانی در اشیاء طاهره می‌گوید که اشیاء طاهره به اصابة نجس، نجس نمی‌شود. نجس فقط همان عین نجسی است که متنجس آن را حامل است. وقتی عین نجس بالفرق او بغير الفرق ازاله شد، آن شیء پاک است، اشکالی ندارد. البته ثوب و بدن را استثنا کرده و ملتزم شده که ثوب و بدن به نجس، نجس می‌شود چون روایاتی هست که در آنها امر شده به این که بدن و ثوب از اصابة نجس، شسته بشود. اینها مورد نص هستند. اما کأن غیر ثوب و بدن که سایر اجسام طاهره است، مورد نص نیستند.

مناسب با این استدلالش این است که تمسک کرده به این موثقه «کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر» در اثبات این که اشیاء دیگر خودشان پاک هستند. علمی به قذارت آنها نداریم. آن که قدر است، عین قدر است که آن را علم داریم. مثل دم، نجس است با منی، نجس است، اگر بالفرق او بغير الفرق ولو به مضاف هم باشد ازاله شد، آن شیء پاک

می‌شود. آن شیء فی نفسه پاک بود و پاک هم هست. علی هذا الاساس نظر محدث کاشانی این است که اجسام طاهره لا یتنجس، و ایشان تنجس المتنجس را هم منکر است. آن که نجس است عین النجس است همان طور که در بدن حیوان همین را می‌گوییم. وقتی عین نجس به بدن حیوان اصابت کرد، آن عین النجس، نجس است. اگر آن عین بالفرق از بین رفت، بدن حیوان پاک می‌شود. یعنی پاک است.

آنچه که ظاهر کلام و ظاهر استدلال محدث کاشانی است این است که غیر از ثوب و بدن، سایر اشیاء لا یتنجس. بدان جهت در مقام ثانی، کلام در دو جهت واقع می‌شود. یک جهت این است: علی فرض این که اجسام طاهره به ملاقات نجس، مستنجس می‌شوند آیا می‌شود این اجسام طاهره متنجسه را به ماء مضاف تطهیر کرد یا مطهرش منحصر به ماء مطلق است؟

جهت دیگر این است: آیا اشیاء و اجسام طاهره، به ملاقات نجس، نجس می‌شوند فی الجملة؟ یا این که حرف در مقابل سلب کلی است. ظاهر کلام کاشانی این است که اشیاء طاهره نجس نمی‌شوند و نجس فقط همان عین النجس است که جسم آن را حامل است. هر وقت آن عین از بین رفت، جسم، محکوم به طهارت است. منتها ایشان ثوب و بدن را استثنا کرده است. و لعل کلامی که از سید مرتضی (قده) نقل می‌شود هم همین باشد که اجسام طاهره لا یتنجس، آن عین نجس است که نجس است، اگر فرق بشود یا ازاله بشود، خود آن شیء پاک است چون خودش نجس نبود.

ما در این ملاقات که می‌گوییم: عین نجس، نجس است، ملتزم به یک تنجس حکمی هم که مشهور است، برای آن جسم طاهر هستیم که باید از آن تنجس، غسل بشود تا پاک بشود به آن تفصیلی که خواهد آمد که شستن به ماء قلیل چطور است و شستن با کر و جاری چطور است؟ و اگر متنجس به تنجس بولی یا تنجس غیر بولی بود چطور است؟ علی ما یأتی تفصیل ذلک. پس در این دو مقام باید بحث بشود.

فعلا کلام ما در جهت اولی است که علی فرض این که اشیاء طاهره به ملاقات نجس، نجس می‌شوند آیا مطهر آنها منحصر به استعمال ماء مطلق است یا این که با مضاف هم

می شود اینها را تطهیر کرد؟

منحصر بودن مطهر از خبث به آب مطلق

از روایات متعدده و کثیره ای که در ابواب متعدده متفرق است، استفاده می شود که مطهر از خبث، منحصر به ماء است. غیر الماء لا يطهر الخبث.

یکی از این روایات، موثقه عمار ساباطی^(۱) است: «و باسناده عن محمد بن احمد بن یحیی» شیخ به سندش از کتاب احمد بن محمد بن یحیی اشعری قمی نقل می کند. او هم نقل می کند «عن احمد بن الحسن بن علی» که احمد بن حسن بن علی بن فضال است. او هم نقل می کند «عن عمرو بن سعید» ثقه است و فطحی است کما ذکرنا «عن مصدق بن صدقة عن عمار الساباطی» روایت من حیث السند موثقه است «عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل ليس عليه الأ ثوب» فقط یک لباس دارد «و لا تحل الصلاة فيه» صلاة در آن هم حلال نیست. از ذیلش معلوم است که مراد از این حلال نیست، یعنی مستنجس است. «و ليس يجرد ماءً يغسله». از این کلمه، استفاده می شود که «لا تحل الصلاة فيه» نه این که میته و امثال ذلک است، بلکه یعنی تنجس دارد. مانی پیدا نمی کند تا آن را بشوید. «كيف يصنع؟» چه کند؟ «قال: يتيمم و يصلي» تیمم می کند و با آن ثوب نماز می خواند «فاذا اصاب ماءً غسله». وقتی آب پیدا کرد، ثوب را می شوید. اینجا دارد «و اعاد الصلاة» ولكن حمل بر استحباب می شود. چون روایت دیگر دارد که اعاده لازم نیست.

این دلیل بر این است که مطهر، منحصر به ماء است چون اگر غیر الماء هم مطهر از خبث بود، استفصال می فرمود «ليس يجرد ماءً يغسله» در جواب می فرمود: «إذا وجد غير ماء كاللبن» یعنی دوغ، آن وقت «يغسله و يصلي» یا «يغسله و يتوضأ و يصلي». این اطلاق و ترک استفصال در جواب امام علیه السلام شاهد بر این است که به غیر الماء نمی شود رفع خبث کرد و ثوب را شست و نمی شود با غیر ماء رفع حدث کرد، یعنی وضو گرفت.

می‌فرماید: «یتیمم و یصلی فاذا اصاب ماءً غسله». وقتی آب پیدا کرد ثوب را می‌شوید.

کیفیت دلالت صحیحۃ حلّی بر انحصار تطهیر به آب مطلق

روایت دیگر، صحیحۃ محمد بن علی الحلّی^(۱) است: «محمد بن علی بن الحسین باسناده عن محمد بن علی بن الحلّی» که سند شیخ صدوق (قده) به محمد بن علی بن حلّی صحیح است کما این که در مشیخه ذکر فرموده است. «سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل اجنب فی ثوبه» منی به ثوبش اصابت کرده «و لیس معه ثوب غیره» غیر از آن ثوب هم ثوب دیگری ندارد. «قال: یصلی فیه» در آن نماز می‌خواند «فاذا وجد الماء غسله» وقتی آب پیدا کرد آن را می‌شوید. اگر بنا بود با غیر الماء که سایر آب‌های مضاف است، رفع خبث بشود، باید امام عليه السلام استفصال بفرماید که اگر دوغ یا امثال ذلک دارد با آن ثوبش را بشوید و در آن نماز بخواند «و الا یصلی فیه». این که امام عليه السلام استفصال فرمود و علی الاطلاق فرمود: «یصلی فیه، فاذا وجد الماء غسله» آب که پیدا کرد آن را بشوید، دلیل بر این است که غیر الماء نمی‌تواند مطهر از حدث یا مطهر از خبث بشود.

روایت دیگر که دلالت می‌کند بر این که غیر الماء، مطهر نیست، روایاتی است که در کیفیت غسل الاوانی وارد شده است که اوانی را چطور می‌شود شست؟ یکی از آنها روایت عمار ساباطی^(۲) است: «محمد بن الحسن» باز به همان سند است «باسناده عن محمد بن احمد بن یحیی» محمد بن احمد بن یحیی هم نقل می‌کند عن احمد بن یحیی «عن احمد بن الحسن بن علی عن عمرو بن سعید» احتمال می‌دهم که این احمد بن یحیی در اینجا اشتباه باشد. محمد بن احمد بن یحیی ظاهرش همین است. «عن احمد بن الحسن بن علی الفضال عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقة عن عمار السباطی» همان سند است. شیخ مکررا این سند را در تهذیب و استبصار تکرار کرده است. «قال:

۱- وسائل الشیعة، ج ۲، ابواب النجاسات، باب ۴۵، ح ۱

۲- وسائل الشیعة، ج ۲، ابواب النجاسات، باب ۵۳، ح ۱

سئل عن الكوز و الاناء يكون قدرا» اینها قدر می‌شود. اینها دیگر ثوب و بدن نیستند. اناء و کوز است «يكون قدرا» قدر هم مطلق است، هر قدری، هر نجاستی، «كيف يغسل؟» و کم مرة يغسل؟ قال: يغسل ثلاث مرّات، يصبّ فيه الماء» این قرینه غسل به ماء قليل است «فيحرّك فيه ثم يفرغ منه، ثم يصبّ فيه ماء آخر فيحرّك فيه، ثم يفرغ ذلك الماء، ثم يصبّ فيه ماء آخر فيحرّك فيه، ثم يفرغ منه و قد طهر الى ان قال: اغسل الاناء الذي تصيب فيه الجرد ميتاً سبع مرّات.»

این که از امام عليه السلام سؤال کرد «كيف يغسل و كم مرة يغسل؟» قال: يغسل ثلاث مرّات يصبّ فيه الماء» و فرمود: «او غير الماء من ساير المضاف» باید همین جور باشد، عدل ذکر کند. این که امام عليه السلام در کیفیت تطهیر فقط ماء را ذکر فرمود و مطلق گذاشت، تقیید به عدل نکرد، دلیل بر این است که غير الماء نمی‌تواند مطهر بشود.

در صحیحہ بقباق^(۱) هم که در نجاست کلب و غسل الاناء از ولوغ الكلب وارد است هم همین طور دارد: «باستاده عن الحسين بن سعيد» شیخ این روایت را به سندش از کتاب حسین بن سعید اهوازی نقل می‌کند. سند شیخ کما ذکرنا مراراً به کتاب حسین بن سعید اهوازی صحیح است.

حسین بن سعید اهوازی هم جلالتش معروف است از آن اجلائى است که امثالش خیلی کم است «عن حمّاد» حماد بن عیسی است «عن حریز عن الفضل عن العباس البقباق» که از اجلاء و ثقات اصحاب امام صادق عليه السلام است. «سألته عن فضل الهرة و الشاة و البقرة و الابل و الحمار» تا آن جا که امام فرمود: «لا بأس به حتى انتهيت الى الكلب فقال: رجس نجس لا تتوضأ بفضله و اصيب ذلك الماء». آب قليل نجس می‌شود. بریز آن آب را «و اغسله بالتراب». یعنی اناء را به تراب بشوی «اول مرّة ثمّ بالماء» بعد به ماء. فرمود: «ثمّ بالماء او اللبن و امثال ذلك». این اطلاقات در مقام تطهیر و غسل در غير ثوب و بدن است. این دلیل بر این است که غير ماء نمی‌تواند مطهر بشود.

دلالت روایت برید بر انحصار تطهیر به آب مطلق
 روایت دیگر، روایت برید بن معاویه^(۱) است: «محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد» حسین بن سعید، همان اهوازی است «عن القاسم بن محمد». این قاسم بن محمد، توثیق خاصی ندارد و لکن ظاهر این است که لا بأس به است، اعتبار دارد. حسین بن سعید و غیر حسین بن سعید روایات زیادی از این شخص نقل کرده‌اند و تضعیفی هم دربارش نرسیده است. مثل سهل بن زیاد آدمی نیست که از او هم کثیراً روایات نقل شده و لکن تضعیف شده است. و لکن این قاسم بن محمد تضعیف نشده بلکه در اسناد کامل الزیارات هم هست اگر توثیق عام تمام بود که سابقاً این روایت را معتبره می‌دانستیم، الان هم می‌گوییم معتبر است و لکن نه روی حسابی که در اسناد کامل الزیارات هست. روی کثرت روایاتی که مثل حسین بن سعید و غیر حسین بن سعید از این شخص جلیل، نقل کرده است. روایات کثیره‌ای دارد و تضعیفی هم نرسیده است. این معنا در اعتبار این شخص کافی است.

«عن ابان بن عثمان عن برید بن معاویه» ابان بن عثمان و برید بن معاویه از اجلا هستند. برید بن معاویه یا "برید" از اصحاب امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام است. «عن ابی جعفر علیه السلام أنه قال: یجزی من الغائط المسح بالاحجار» در استنجاء غایط، مسح به احجار کافی است «و لا یجزی من البول الا الماء» فرمود: «الا الماء و اللبن» ظاهر حصر، حصر حقیقی است که باید ماء باشد. اگر بنا بود غیر ماء هم مجزی باشد و با آن طهارت حاصل کند، می‌فرمود: «من الماء او بشيء من اللبن و نحوه» لبن به معنای دوغ است. (سؤال... و پاسخ استاد:) یکی از کلام‌هایی که مفهوم دارد حصر است. حصر همان استثناء در جمله نافی است. «و لا یجزی من البول الا الماء» حصر است یعنی غیر الماء مجزی نیست. ماء هم منصرف به ماء مطلق است.

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب احکام الخلو، باب ۳۰، ح ۲

فقط ممکن است کسی اینجا بگوید: این حصرش اضافی است. یعنی با احجار پاک نمی شود «لا یجزی من البول الا الماء» یعنی در غائط، هم احجار کافی است هم آب و لکن بول با احجار پاک نمی شود. این حصر به اعتبار احجار است.

لکن این، خلاف ظاهر است. ظاهر این است که غایط، هم با احجار و اجسام قائمه پاک می شود و هم با ماء. ولی با مثل مایعات مضافه مثلاً، نمی شود مخرج را تطهیر کرد. لذا این حصر، حصر حقیقی و درست است و دلالت می کند بر این که غیر الماء مطهر از خبث نیست. و روایات دیگر که اگر کسی تتبع کند، پیدا می کند که ان شاء الله در ضمن بحث مطهرات خواهد آمد که از اینها استفاده می شود که آب، مطهر است.

استدلال به صحیحۀ داود بن فرقد و اشکال آن

ربما استدلال می شود بر «مطهریة الماء و ان غیر الماء لا یكون مطهراً من الخبث» به صحیحۀ داود بن فرقد که داشت «كانوا بنی اسرائیل اذا اصاب احدهم قطرة بول قرضوا لحومهم» لحومشان را به مقاریض، مقراض می کردند «و قد وسع الله علیكم باوسع ما بین السماء و الارض و جعل لكم الماء طهوراً».

وجه استدلال این است، گفته اند: امام علیه السلام در این روایت مبارکه، امتنانی که خداوند متعال بر امت محمد صلی الله علیه و آله گذاشته است، را بیان می کند. اگر بنا بود، غیر ماء هم طهور بشود امام علیه السلام بیان می فرمود، چون بنی اسرائیل نداشتند. بنی اسرائیل فقط باید قرض کنند بالمقاریض، البته این بولی است که از خارج اصابت کرده است نه مخرج بول. آن قطعاً مراد نیست و الا لا یبقی بمرور الزمان! آن که هست، برای تحفظ به بول است که در روایات دیگر هم داریم که اگر بول خارجی به عضوی اصابت می کرد، باید این کار را می کردند. این یک تکلیف شاقی بود که خداوند متعال امتحاناً بر آنها قرار داده بود.

این روایت مبارکه که در مقام امتنان بر امت، این را می فرماید؛ اگر بنا بود غیر ماء هم طهور بود آن را هم ذکر می فرمود که «و قد جعل لكم الماء و غیر الماء من اللین و نحوه طهوراً» حیث این که ذکر نشده است، معلوم می شود که مطهر، منحصر به ماء است.

این استدلال قابل مناقشه است زیرا روایت در باب تطهیر بدن از بول وارد شده است. محتمل است که در تطهیر بدن از بول، مطهرش منحصر به ماء باشد و غیر ماء مطهر نشود، اما اگر بدن از سایر اشیاء نجس بشود یا سایر اشیاء به بول نجس بشوند آنجا کأن به ماء و به لبن بشود. این روایت فقط در تطهیر بدن از بول است که مطهرش منحصر به ماء است، غیر ماء را شامل نمی‌شود و الا امام علیه السلام ذکر می‌فرمود. اما وقتی بدن و سایر اشیاء از سایر منجسات تنجس پیدا می‌کند، منحصر بودن مطهرش به ماء معلوم نیست زیرا ممکن است کسی بگوید: این روایت دلالتی ندارد چون این بول امرش شدید است. در این امر شدید، خداوند متعال فقط آب را مطهر قرار داده و لکن سایر منجسات، لعل تخفیفی در آنها هست. این روایت دلالتی ندارد. چنین مناقشه‌ای می‌شود در این روایت کرد و لکن من حیث المجموع از روایاتی که در ابواب متفرقه وارد است که یک قسمتشان را بیان کردیم، استفاده می‌شود که غیر ماء نمی‌تواند مطهر از خبث بشود.

اشکال تمسک به «انما هو الماء و التراب» برای مقام

و اضعف از تمسک به این صحیحه، تمسک به صحیحه‌ای است که جلسه قبل گذشت که امام علیه السلام فرمود: طهور، منحصر به ماء و تراب است «و انما هو الماء و التراب». اگر بنا بود غیر ماء هم طهور باشد، دیگر منحصر به ماء و تراب نمی‌شد. «انما هو الماء و التراب و اللبن و نحو اللبن» می‌شد. حصر کردن طهور به ماء و تراب، در مقام، دلیل بر این است که غیر ماء که سایر مضاف است، نمی‌تواند مطهر بشود.

ممکن است کسی بگوید: این حصر راجع به طهارت از حدث است. تراب هم دارد کما این که در روایات هم وارد شده بود این طهور، طهور از حدث است. این روایت دلالت می‌کند طهور از حدث، منحصر به ماء و تراب است. و اما کلام ما فعلا در طهور از خبث است. طهور از خبث ممکن است عام باشد و غیر ماء را هم شامل باشد. به هر حال این روایاتی که به آنها اشاره شد، در اثبات مدعا کافی است، اگر معارضی در بین نباشد و دلالت نکند که آن مطلقا را تقیید بکند و بگوید: غیر الماء هم مطهر از خبث است.

دلیل قائلین به جواز تطهیر به غیر آب مطلق

کلام در ادله طرف مقابل، مثل مفید یا سید مرتضی یا شخص دیگری است که ملتزم بشود به این که غیر ماء هم رفع خبث می‌کند. آنها چه دلیلی برای قولشان ذکر کرده‌اند؟ آنچه در کلمات آنها نقل شده، این است: ربما تمسک به اطلاقات الغسل کرده‌اند که غیر الماء هم مطهر از خبث است. مثلاً از امام علیه السلام سؤال می‌کنند: به ثوب یا بدنم قدر، بول یا منی یا شیء دیگر اصابت کرده، امام علیه السلام می‌فرماید: «اغسله». در بعضی‌ها دارد «اغسله مرتین» که در اصابت بول است. به اطلاقات «اغسل» تمسک کرده‌اند. گفته‌اند: غسل صدق می‌کند جایی که انسان به آب بشوید یا فرض کنید به لبن و دوغ هم بشوید غسل صدق می‌کند. کما این که جلسه قبل گفتیم، غسل به ماء الورد حتی آن قسم اولی که مضاف بود، شستن و غسل صدق می‌کند. پس یکی تمسک به اطلاقات الغسل است.

اما این روایاتی که مطرح کردیم که در آنها «ماء» ذکر شده بود، به ماء بشوی، «اغسله بالماء ثلاث مرات» در اثناء یا ثوب، «و اذا وجد الماء غسله». گفته‌اند که این ذکر ماء، قید غالبی است. چون غالباً آن چه مردم در دسترس دارند، آب است که با آب می‌شویند. این قید، قید غالبی است و در بحث اصول مقرر شده است: اگر مطلقى وارد بشود و در مقابلش مقیدى وارد بشود که آن مقید، قیدش قید غالبی باشد، مطلق را تقیید نمی‌کند. آن مطلق در اطلاقش باقی می‌ماند.

فرق بین مقیدى که قیدش غالبی است و مقیدى که قیدش غالبی نیست در همین است. اگر قید در مقید، قید غالبی نباشد، اطلاق مطلق را تقیید می‌کند؛ اما در مواردی که قیدش، قید غالبی باشد نمی‌تواند اطلاق مطلق را تقیید کند.

نفرمایید: - کما این که توهم می‌شود - مطلق هم منصرف است و فرد غالب را نمی‌گیرد، مطلق فرد شایع را می‌گیرد. نه، این حرف درست نیست. ما دوتا مطلب داریم: یکی این که در باب مطلق و مقید، مطلق را نمی‌شود حمل بر فرد نادر کرد و گفت: مراد متکلم از این خطاب مطلق، فرد نادر است. اگر در یک خطابی مثلاً وارد بشود «اعتنق

رقبه» بگوییم: مراد از این رقبه، عبدی است که دو سر داشته باشد. این حمل بر فرد نادر است. چنین چیزی ممکن نیست، اختصاص مطلق به فرد نادر، مستهجن است. اما شمول مطلق هم به فرد غالب و هم فرد غیر غالب اشکالی ندارد. مثل «اکرم العالم» چه عالمی که قدش متعارف باشد چه عالمی که قدش غیر متعارف باشد. فرض کنید یک عالمی باشد که قدش سه شبر است که نادر است. اما این را هم بگیرد، اشکالی ندارد. این که مطلق بخواهد فرد نادر و غیر نادر را بگیرد، مانعی ندارد.

این روایاتی که در آنها وارد شده است: «اغسله مرتین» یا «اغسله» اینها مطلقات است، هم غسل به ماء را می‌گیرد و هم غیر ماء را می‌گیرد که فرد نادر است و آن روایاتی که «اغسل بالماء» بود، آن هم فرد نادر است و نمی‌تواند این فرد نادر اطلاقات را تقیید کند. این یک استدلال است.

مفروغ عنه بودن انحصار مطهریت به آب در روایات

ما می‌گوئیم: اگر این استدلال باشد، این حرف، حرف درستی نیست. یک مطلب این است که انسانی که در روایات تتبع می‌کند، درمی‌یابد که در روایاتی که از کیفیت تطهیر، سؤال شده که مثلاً کوز چطور تطهیر می‌شود؟ ثوب چطور تطهیر می‌شود؟ اصل تطهیر، این که مطهر باید ماء باشد؛ ما بین سائل و مجیب، مفروغ عنه بوده و از سایر کیفیات سؤال می‌کرد که فرض کنید الان آب پیدا نشده چه کار کنیم؟ یا الان که با آب می‌شوئیم، دو دفعه بشوئیم یا غسل مرّة کافی است؟ یا اگر داریم با آب می‌شوئیم اینها را چطور بشوئیم؟ آب که می‌ریزیم ته آن جمع می‌شود «کم مرّة يغسل؟» چند دفعه باید بشوئیم؟ آنچه که انسان در روایات تتبع می‌کند درمی‌یابد که مطهر، منحصر به ماء بوده و این مطلب ما بین السائلین و المجیبین مفروغ عنه بوده است. در روایاتی که امام علیه السلام ذکری از آب نفرموده و غسل را مطلق فرموده، برای این بوده که مفروغ عنه بوده که غسل باید به ماء باشد.

پس اولاً: اصل این اطلاق در این ادله تمام نیست. چون حاجتی به این تقیید نیست،

چون این قید، معلوم و مرتکز بوده لذا غسل بالماء ذکر نشده است.

اگر کسی این را قبول نکند. می‌گوییم: روایاتی داریم که نمی‌شود گفت قید در آنها، قید غالبی است و نمی‌تواند مطلق را تقیید کند. مثلاً در روایتی که قبلاً گذشت، داشت که دوتا ثوب هست که به یکی از آنها بول اصابت کرده و نمی‌داند به کدام اصابت کرده و وقت نماز هم رسیده است و خوف فوت صلاة را دارد «و لیس عنده ماء» آب هم نزدش نیست «کیف یصنع؟» در صحیحہ صفوان^(۱) دارد که «یصلی فیهما جمیعاً» در هر دو ثوب نماز می‌خواند. این صحیحہ چنین است: «محمد بن علی بن الحسین باسناده عن صفوان بن یحیی». همیشه یادتان باشد! سند صدوق که از صفوان نقل می‌کند، سند صحیحی است و آن سند هم مختصر و مفید عبارت است از پدرش «عن ابيه، عن علی بن ابراهیم» که صاحب تفسیر است، «عن ابيه» علی بن ابراهیم هم از پدرش نقل می‌کند. راوی از صفوان هم پدر علی بن ابراهیم است. روایت از حیث سند صحیح است. «أنه كتب الی ابی الحسن علیه السلام یسأله» صفوان از امام علیه السلام سؤال می‌کند: «عن الرجل معه ثوبان، فاصاب احدهما بول و لم یدر ایهما هو» نمی‌داند کدام یکی است «و حضرت الصلاة و خاف فوتها» فوتش را می‌ترسد «و لیس عنده ماء کیف یصنع؟»

کسی که آب ندارد، ربما لبن دارد. قضیه‌ای که فرض کرده این است که دوتا ثوب دارد که یکی پاک و یکی نجس است و نمی‌داند کدام پاک و کدام نجس است، آب هم ندارد. اینجا اگر تطهیر به غیر ماء جایز باشد، باید امام علیه السلام بگوید: دوغ دارد یا ندارد؟ با وجود این، فرمود: «یصلی فیهما جمیعاً» در هر دو باید نماز بخواند چون دوتا ثوب است، یکی پاک است. تکرار که می‌کند صلاة در ثوب طاهر خوانده می‌شود.

این روایت را نمی‌شود حمل بر فرد غالب کرد که قید، قید غالبی است. اینجا قید غالبی نیست. قضیه‌ای فرض کرده که در این فرض اگر غالباً نگوییم، بعضاً دوغ پیدا می‌شود، خصوصاً در سفر و امثال ذلک که برای رفع عطش با خودشان دوغ و غیر ذلک

می‌بردند. الان هم در عشائر عربها و قافله‌هایی که به مکه و مانند آن می‌روند، همین طور است. پس باید سؤال کند: اینجور هست یا نیست.

حتی آن روایتی که فرمود: «و لا یجزی من البول الآ الماء» را دیگر نمی‌شود حمل بر فرد غالب کرد. چون غایط را هم به احجار و هم به ماء می‌شود تطهیر کرد. ربما انسان بول می‌کند در جایی که آب ندارد، ولکن در سفر است، دوغ یا نظیر دوغ را دارد که ماء مضاف است. اینجا قید غالبی، آب نیست. بدان جهت امام علیه السلام که فرمود: «و لا یجزی من البول الآ الماء» و امثال ذلک، در این حصر روشن است.

پس دو جواب داشتیم: جواب اول که اصل این مطلقات غسل اطلاق ندارند، این شد که قید در اینها مفروغ عنه است. چون بین سائلین و مجیبین، این قید مفروغ عنه بود لذا ذکر نشده است. جواب ثانی: اگر آن حرف هم درست باشد، نمی‌شود به این مطلقات تمسک کرد چون روایاتی در بین داریم که نمی‌شود ماء را در آنها قید غالبی گرفت لذا مقید آن اطلاق می‌شوند بلا کلام اگر اطلاق باشد.

اشکال تمسک به موثقه غیاث بن کلوب

بعضی‌ها کأن دلیل دیگری برای مذهبی که سید مرتضی و مفید دارند، ذکر کرده‌اند. ببینیم آیا می‌شود حکمی را با آن استفاده کرد یا نه؟

در ابواب ماء مضاف، یک روایت بلکه دو روایت هست که از آن دو روایت استفاده می‌شود که با آب دهن می‌شود دم را تطهیر کرد. موثقه غیاث بن کلوب^(۱) چنین است: «محمد بن الحسن» شیخ الطائفه «باسناد» عن محمد بن علی بن محبوب «این را شیخ از کتاب محمد بن علی بن محبوب نقل می‌کند و سندش به کتاب محمد بن علی ابن محبوب صحیح است. محمد بن علی بن محبوب هم که جلالتش ظاهر است، مثل حسن بن محبوب. محمد بن علی بن محبوب روایاتی هم از حسن محبوب دارد که هر دو از

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المضاف، باب ۴، ح ۱

اجلاء هستند. «عن العباس». ابن عباس، عباس بن معروف است چون از عبد الله بن مغیره نقل می‌کند. راوی از عبد الله بن مغیره، عباس بن معروف است. او هم از غیاث که غیاث بن کلوب است و ثقه است، روایت موثقه است. «عن ابی عبد الله عن ابیه علیهما السلام قال: لا یغسل بالبدن غیر الدم». غیر از دم، با آب دهن، چیزی شسته نمی‌شود. فقط دم با آب دهن شسته می‌شود. با آب دهن که ماء مضاف است می‌شود دم را شست. شیخ روایت دیگری^(۱) دارد: «و باسناده عن سعد» سعد بن عبد الله است «عن موسی بن الحسن» موسی بن الحسن الخشاب است که از اجلاء است. «عن معاویه بن حکیم» که از اجلاء است «عن عبد الله بن مغیره عن غیاث بن ابراهیم، عن ابی عبد الله علیه السلام: لا بأس ان یغسل الدم بالبدن» باسی نیست که انسان دم را به بصاق بشوید، عیبی ندارد. کان «لا بأس» ظهورش این است که پاک می‌شود.

البته می‌دانید که مضمون این روایت، این نیست که به ماء مضاف می‌شود هر نجسی را تطهیر کرد. اگر این روایت، مضمونی داشته باشد مضمونش این است که دم را می‌شود به بصاق تطهیر کرد. پس این حکم که با آب دهن می‌شود دم را تطهیر کرد، غیر دم را با آب دهن و با سایر مضاف نمی‌شود تطهیر کرد. این قولی است که کسی به آن ملتزم نشده است. این فتوای مفید(ره) و سید مرتضی نیست.

ما اطمینان داریم که مراد از «لا یغسل بالبدن الا الدم» دمی است که از بین اسنان و از دهن خارج می‌شود. چند دفعه آب دهن را توی دهن می‌گردانند و بیرون می‌ریزند تا جایی که آب دهن به حالت اولیه‌اش برگردد یعنی دیگر تغییری نداشته باشد. اینجا می‌گوییم: دهن پاک است چون دهن از بواطن است و دم شسته شده است. لکن این حقیقتاً تطهیر نیست، بلکه ازاله عین است. چون اکل دم حرام است، باید بیرون بریزند. اگر فرضاً یک دفعه هم آب دهان را بیرون ریخت و دیگر آب دهن تغییری نداشت و دم از بین رفته مثل این که دم، دم خیلی بود و از بین رفت.

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المضاف، باب ۴، ح ۲

مناسبت حکم و موضوع از این «لا یغسل» همین است. این به واسطه تقریب اذهان است، وگرنه حقیقتاً غسل نیست. این ازالة العین است از باطن که عبارت از حلق است، و حلق نجس نمی شود. این روایت این را می گوید. این معنایی است که با ذهن مناسب است. الان هم همین طور است، پیش مردم هم همین طور است. وقتی که از دندان شخصی خون آمد، چند دفعه تف می کند می گوید رفت. تطهیر به این معنی، القاء عین است در خارج تا بلکه دم را نخورد و پاک شود. مدلول این دو موثقه همین است و غیر از این استفاده نمی شود.

بعضی ها از جمله شاید خود مفید(قده) یا سید مرتضی به اطلاق ﴿و ثیابک فطهر﴾^(۱) که در آیه مبارکه است، استدلال کرده اند. ثیاب را پاک کن. فرموده تطهیر، ازالة عین است، یعنی عین را زائل کن. این به هر چیزی می شود، با آب مطلق هم می شود، با مضاف هم می شود. به این اطلاق تمسک کرده اند.

اگر اینگونه باشد، سؤال این است که چه کسی گفته تطهیر، ازالة عین است؟ این اول الکلام است. مبنای ما این است که شیء متنجس می شود و تطهیر فقط ازالة عین نیست. علاوه بر این که معلوم نیست مراد از تطهیر، در این آیه، تطهیر از خبث باشد بلکه ولو به قرینه بعضی از روایاتی که در تفسیرش وارد است، مراد تشمیر ثوب است. کوتاه کردن ثوب مراد است که علامت کبر و اشعاریت بر کبر از ثوب برود. پس علاوه بر این که تشمیر، مراد است، اگر مراد تطهیر هم باشد این که ازالة عین، تطهیر باشد اول الکلام است. لذا به این نمی توانیم استدلال کنیم.

باقی می ماند روایتی که بسا گفته می شود: از این روایت استفاده می شود که با هر چیزی که بشود ازالة عین کرد، می شود تطهیر کرد ولو مضاف باشد و ماء مطلق نباشد. این روایتی است که در باب تعدی النجاسة وارد شده است که عین النجس به هر شیئی که اصابت کرده است، بلکه آن شیئی که عین نجس به آن اصابت کرده، او هم به شیء آخر

اصابت بکنند او را نجس می‌کنند. این روایت صحیحه حکم بن حکیم بن اخی خلاد^(۱) است، که فرض کنید کسی بول به بدنش اصابت کرده «قلت لابی عبد الله عليه السلام: بول فلا اصيب الماء» به آب اصابت نمی‌کنم «و قد اصاب يدي شيء من البول» به دست من شیشی از بول اصابت کرده «فامسحه بالحائط و التراب» آن را به حائط و تراب مسح می‌کنم «ثم تعرق يدي» بعد دستم عرق می‌کند «فامسح به وجهي او بعض جسدي» با آن دستی که بولی بود و آن را به تراب و غیر تراب مسح کردم، مسح می‌کنم صورتم را یا بعضی از عضو بدنم را «أو يصيب ثوبي» یا دستم به ثوبم اصابت می‌کند. امام عليه السلام فرمود: «لا بأس به». بآسی به این نیست. کأن روایت دلالت می‌کند بر این که وقتی که مثلاً دستش را با تراب مسح کرد و ازاله عین شد، دستش پاک می‌شود. آیا از این روایت می‌شود این را استفاده کرد یا نمی‌شود استفاده کرد که نمی‌شود. ان شاء الله فی ما بعد.